

معمول و مرسوم را دگرگون سازد. در همان بخش، در مورد دیدگاه میلانی از زمانه هویدا نیز چنین می‌خوانیم:

«او در اوج مبارزه‌ای تاریخی در ایران بین سنت و تجدد، بین جهان وطن‌گرایی غربی و انزواگرایی ایرانی، سکولاریزم و دین‌خواهی، و نهایتاً میان جامعه مدنی و دموکراسی در یک سو و آمریت در سوی دیگر، قرار داشت.»^{۱۰}

خوانندگانی که احیاناً از مشاهده چنین داوری‌های ساده‌انگارانه‌ای احساس نگرانی کرده باشند، از مشاهده ارزیابی بعدی میلانی از آن گروه از تکنوکرات‌ها و دیوانسالارانی که هویدا معرف آن بود، قطعاً شگفت‌زده خواهند شد:

«او تجسم امیدها و آرزوها، دستاوردها و عدم موفقیت‌های یک نسل کامل از افرادی بود اغلب تکنوکرات‌های تربیت شده در غرب بودند و هدف‌شان بیرون کشیدن ایران از دور فقر و استبداد بود و آزاد کردن این کشور از جنگ سنت.»^{۱۱}

البته این تکرارِ صرف همان مطالبی است که خود همان تکنوکرات‌ها - از جمله خود میلانی - در سال‌های دهه ۱۳۵۰ در توجیه خدمتگزاری به رژیم نوشتند.^{۱۲} سپس میلانی موضوع مسئولیت اخلاقی هویدا و کسانی را مطرح می‌کند که راس مناصب بالای حکومتی در خدمت نظام شاهنشاهی بودند: «متوجه شدم که کاوش در زندگی او می‌تواند در عین حال نوری بر پرسش‌های مهم در مورد مسئولیت اخلاقی افرادی که در چارچوب یک سیستم سیاسی کار می‌کنند، بیندازد.»^{۱۳}

